

ظهور اسلام سیاسی به عنوان نیروی مؤثر در روابط بین‌الملل، مفروض اصلی نظریه‌های سکولار روابط بین‌الملل مبنی بر عدم تأثیرگذاری دین بر روابط میان کشورها و دولت‌ها را نقض و باطل می‌سازد؛ چراکه هیچ‌یک از این نظریه‌ها، نقش تعیین‌کننده‌ای برای دین در سیاست بین‌الملل قائل نیستند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۱۸). یکی از اصلی‌ترین نقاط نقش‌آفرینی دین در روابط بین‌الملل، تبیین مسئله «عدالت» در نظام جهانی و طرح صلح جهانی در افق عدالت است. در بررسی نسبت ساختار نظام بین‌الملل با مفهوم عدالت، توجه به دو عنصر «سلطه» و «صلح» بسیار مهم است. در این نوشتار، به تبیین انگاره «صلح بین‌المللی» از نظرگاه اسلامی روابط بین‌الملل می‌پردازیم.

وضع‌شناسی نظام بین‌الملل از نظرگاه اسلامی

اسلام در اصول و مبانی‌اش اذعان دارد که قوانین خداوند متعال، بر پایه‌های استوار ایمان، برادری و عمل صالح بنا شده است (Al-Banna، ۱۹۹۷: ۱۵). از دیدگاه «فرهنگ سیاسی اسلام» سلطه‌گری، سلطه‌جویی، استعمار و بهره‌کشی فرهنگی و سیاسی و اقتصادی اقلیت معدودی زورگو و نفع‌طلب بر خیل عظیم توده‌های تحت سلطه، هسته اصلی نظام ناعادلانه کنونی است. فرهنگ اسلامی، هرگونه سلطه‌جویی را، که باعث دور شدن انسان‌ها از حقوقشان، به خصوص حق و تکلیف بندگی خداوند می‌شود، نفی می‌کند. انسان‌ها در فرهنگ اسلامی جز در برابر خداوند نباید در برابر دیگر سلطه‌جویان خضوع کنند (قرآن کریم: قصص: ۶ و ۸؛ غافر: ۲۴؛ اعراف: ۱۲۷؛ نساء: ۴۶). سلطه‌جویی هم در چهارچوب یک دولت مذموم است، هم در ابعاد بین‌المللی نفی شده است؛ نمونه بارز سلطه‌جویی بین‌المللی، اعمال سیاست‌های استعمارگرانه و امپریالیستی قدرت‌های بزرگ شرق و غرب در دوران جنگ سرد است. به چنگ آوردن امکانات موجود در سراسر جهان، تصاحب ذخایر دیگر ملت‌ها و تسلط بر شریان حیات اقتصادی ملت‌های ضعیف، ویژگی اصلی قدرت‌های استکباری در نظام سلطه است که حفظ سلطه و برتری این قدرت‌ها بر جهان را تضمین و مانع پیشرفت ملت‌های ضعیف می‌شود. جبهه استکبار جهانی، به این منظور، از انجام هیچ‌گونه اقدامی - اعم از جذب نخبگان کشورهای جهان سوم یا کشورهای در حال پیشرفت، کارشکنی در برنامه‌های درون‌زای آنان و اعمال تحریم‌ها و محدودیت‌های بین‌المللی، به بهانه‌های مختلف - دریغ نمی‌ورزد.

بر اساس آموزه‌های اسلامی، نحوه کنونی توزیع قدرت در محیط بین‌الملل، نابرابر و ناقض حقوق ملت‌ها و کشورهای ضعیف است. هرچند توزیع منابع مادی و طبیعی در سطح جهان یکسان نبوده است، اما آنچه در ساختار عینی نظام بین‌الملل کنونی جاری است، ناشی از تاریخی طولانی از روابط سیاسی نابرابر و اعمال سلطه و نفوذ قدرت‌های بزرگ در کشورهای نابرخوردار، به منظور تحکیم وابستگی سیاسی کشورهای تحت سلطه به کشورهای سلطه‌گر است. این الگوی توزیع قدرت، سبب شکل‌گیری ساختار دوقطبی و چندقطبی در نظام بین‌الملل شده است به گونه‌ای که جهان میان قطب‌ها یا قدرت‌های بزرگ تقسیم شده است و کشورهای قدرتمند، خود را محق به دخالت در دیگر کشورها می‌دانند (دهشیری، ۱۳۷۹: ۲۶۸).

در چنین نظامی موضوع رقابت قدرت‌های بزرگ سهم‌بندی هریک از قدرت‌ها از بازتوزیع ناعادلانه ثروت‌ها و منابع ممالک مستضعف است. رقابتی که در تاریخ روابط بین‌الملل، در موارد نادر، به ستیزه‌های پر خون بر سر غارت این ثروت‌های طبیعی میان خود این قدرت‌ها انجامیده است، اما